

من فقط گریه‌ها را یادم هست و خنده‌ها را. هیچ وقت نمی‌فهمیدم دلیلش چیست؛ فقط می‌دیدم مردم می‌خندند یا گریه می‌کنند و کسی که آن‌جا توی بالکن، روی صندلی‌اش که پارچه سفید رویش کشیده بودند و مرا یاد اتاق پذیرایی‌مان می‌انداخت، نشسته بود، تکان نمی‌خورد. نه گریه می‌کرد، نه می‌خندید. گاهی بابای خودم هم گریه می‌کرد یا می‌خندید یا می‌گفت «احسنت» و من می‌دانستم «احسنت» چیز خوبی است؛ چیزی که وقتی دختر خوبی بودم یا قرآن را بی‌غلط می‌خواندم، بابا بهم می‌گفت و این بدتر گیج‌م می‌کرد. دوباره زل می‌زدم به آن کسی که نشسته بود روی آن صندلی سفید. تازه آمده بود و نشسته بود. هنوز هیچی هم نگفته بود، ولی مردم گریه می‌کردند. نگاهش می‌کردند و گریه می‌کردند. انگار خودشان هم نمی‌دانستند چرا دارند گریه می‌کنند. انگار این آدم یاد کسی یا جایی یا چیزی می‌انداخت‌شان. شاید یاد کسی می‌انداخت‌شان که خودشان هم نمی‌دانستند کی بوده، چرا بوده، چطور بوده و از کجا او را می‌شناخته‌اند. شاید یاد خوبی‌هایشان می‌افتادند یا بدی‌هایشان یا هر دو. بعدها جایی خواندم «برکت» معادل عربی و اسلامی «کاریزما» است. نوشته بود «برکت از نظر مسلمان‌ها یعنی کیفیتی که خدا به کسی یا چیزی می‌دهد و به واسطه آن غیر ممکن، ممکن می‌شود».

خودش بود؛ همان چیزی بود که مردم را به گریه می‌انداخت؛ همان چیزی بود که بابای من به آن احسنت می‌گفت. آن برکت یا کاریزما یا هر چی که اسمش بود، این کیفیت را به این مرد می‌داد که آن‌هایی که دوستش ندارند یا مخالفش هستند هم نتوانند انکارش کنند یا نادیده‌اش بگیرند؛ مردی که روی صندلی سفید اتاق آبی می‌نشست و هیچ وقت به صورت آن‌هایی که به خاطرش می‌خندیدند یا گریه می‌کردند نگاه نمی‌کرد. می‌گویند این خصوصیت که او به شنونده‌هایش نگاه نمی‌کرد، از جمله چیزهایی بوده که کاریزمایش را بیشتر می‌کرده، در حالی که یک توصیه روان‌شناس‌ها برای آن‌هایی که می‌خواهند «کاریزما» را به دست بیاورند یا «یاد بگیرند»، این است که حتماً با کسی که دارند یا او حرف می‌زنند «eyecontact» داشته باشند؛ یعنی نگاهش کنند.

«کاریزما» یا «برکت» یا هر چی که اسمش است، یکی از آن چیزهایی است که دنیا، الان ترجیح می‌دهد آن‌را بسازد تا این که یکی آن‌را با خودش از یک جای نامعلوم بیاورد. ولی آن‌چه شما در صفحات پیش رویتان خواهید خواند ساختگی نیست؛ تمام شخصیت‌ها و اتفاق‌های این متن واقعی هستند و هرگونه شباهت آن‌ها با خواب و خیال، تصادفی است. آن‌چه شما در صفحات پیش رویتان خواهید خواند، روایت امام خمینی رحمه‌الله از زندگی خودش، آدم‌های معاصرش و جهانی است که او در تغییر مسیر آن نقشی غیر قابل انکار داشت.

ویژه نامه سالگرد ارتحال امام خمینی (ره)

مردی که ماه بود

حبیبه جعفریان